

کارتون های بد بد، برای بچه های خوب

سی دی را از دست فروشی خریده است که از کنار مردم می گذشته و یواش یواش زیر لب زمزمه می کرده «کارتون»! رفیقم تعجب کرده است



جام جم آنلاین به والدین هشدار می دهد

سی دی را از دست فروشی خریده است که از کنار مردم می گذشته و یواش یواش زیر لب زمزمه می کرده «کارتون»! رفیقم تعجب کرده است که چرا کسی باید کارتون را با ترس و لرز بفروشد. طرف را صدا کرده و بلند بلند گفته «چند تا کارتون درست و حسابی بده ...» سی دی فروش با عصبانیت گفته «هیسسسس!» و بعد دو تا سی دی کوبیده کف دست رفیقم، دانه ای 3 هزار تومان.

او هم برگشته خانه، دختر 5 ساله و پسر 7 ساله اش را صدا زده و نشانده روی مبل و گفته «به شرطی که میوه های تان را بخورید و شلوغ نکنید برای تان کارتون می گذارم.» بچه ها سر ذوق سهمیه روزانه میوه شان را خورده اند و بعد رفیقم گفته «الوعده وفا» و کارتون را گذاشته و رفته سراغ هزار و یک گرفتاری اش در آشپزخانه که خودش، «حوزه استحفاظی» صدایش می کند.

یک ربع ... نیم ساعت ... سه ربع ... یک ساعت رفیقم بالاخره تعجب کرده است: چرا خبری از بچه ها نیست؟ چرا مثل همیشه وسط کارتون بی حوصله نمی شوند و نمی آیند توی حوزه استحفاظی او بگویند «حوصله مان سر رفت ... یک کارتون دیگر بگذار...»؟ بالاخره دلنگران شده و به اتاق هال سر زده، به این خیال که شاید بچه ها پای تلویزیون خواب شان برده باشد اما ...

وارد اتاق که شده، اول طفلک هایش را دیده است که هاج و واج و کنجکاو خیره شده اند به صفحه نمایشگر تلویزیون. او هم رو برگردانده طرف صفحه و صحنه ای مستهجن دیده است در ابعاد 42 اینچ و آنوقت طوری وحشت کرده که یادش رفته می تواند تلویزیون را خاموش کند و هیچ کاری به نظرش نرسیده است جز آن که بدود جلوی صفحه نمایشگر و دست هایش را طوری از هم باز کند که بچه ها نتوانند چیزی از تصویر پشت سرش ببینند و بعد از آنها که بهت زده تماشاایش می کرده اند خواسته بروند اتاق شان!

از آن روز تا به حال، رفیقم فکر می کند به این که آیا آن چشم های کودکان تا بزرگسالی، آنچه را دیده اند فراموش می کنند؟ می گوید «شک دارم یادشان برود. این روزها سوال های ناجور زیاد می پرسند یعنی آنچه دیده اند یادشان مانده...»

او مثل خیلی از والدین، خبر نداشته که فیلم های هرزنگارانه گاهی در قالب کارتون برای مخاطب بزرگسال ساخته می شود؛ خبر نداشته که شاید شروع یک کارتون هرزنگارانه برای بزرگسال های بیمار، شبیه کارتون های کودکان باشد و به همین علت فقط چند دقیقه بعد از گذاشتن سی دی در دستگاه، کنار بچه ها ایستاده است و بعد رفته به منطقه استحفاظی اش و مشغول پخت و پز شده است، رفیقم خبر نداشته باید بر محتوای کارتون هایی که فرزندانش تماشا می کنند نظارت کند. او مثل من، دهه شصتی است و هنوز کلمه کارتون را که می شنود یاد «مهاجران»، «بچه های کوه های آلپ»، «دختری به نام نل» یا «حنا دختری در مزرعه» می افتد؛ کارتون هایی پر از بچه های خوب با لپ های قرمز، کارتون هایی که توی آن ها همه آدم بدها را می شد از برق ستاره مانند توی چشم های شان وقت بدجنسی شناخت؛ کارتون هایی که دنیای شان شیرین بود و در آنها همیشه آدم خوب ها می بردند و آدم بدها شکست می خوردند و پشیمان می شدند.

تصور او از کارتون ها تا پیش از آن اتفاق عجیب، ساده بوده است و به همین خاطر هرگز نگران محتوای کارتون هایی که برای بچه هایش می خریده، نبوده اما حالا می گوید «درباره این کارتون های هرزنگارانه بنویس حتما! والدین باید خبر داشته باشند تا بچه ها را وقت تماشای کارتون تنها نگذارند...»

او اما گرچه حالا خیال می کند همه ماجرا را فهمیده، هنوز هم از خیلی چیزها بی خبر است، مثلاً نمی داند که دغدغه اش فقط نباید کارتون های هرزنگارانه باشد و خیلی از کارتون های ظاهراً مجاز هم این روزها محتوایی نامتناسب با فرهنگ ایرانی دارند و بی باوری به پروردگار، خشونت گرایی و ارتباط جنسی از سن پایین را تبلیغ می کنند که با باورهای جامعه ایرانی زمین تا آسمان فرق دارد و کودکان را دچار تناقض می کند؛ تناقضی در عقاید و نگرش ها که در فرایند رشد به اضطراب تبدیل می شود و زمینه های ابتلا به اختلالات روانی را در بزرگسالی فراهم می کند.

با این حال او یک نکته مهم را در تربیت بچه هایش کشف کرده است «باید تفریح های تازه ای برای بچه ها پیدا کنم.» و بعد یاد بازی های خانگی زمان کودکی اش افتاده است، یاد پارک رفتن افتاده، یاد قدم زدن، یاد کلاس های ورزشی، یاد پیک نیک رفتن، یاد نقاشی هایش، یاد کتاب های رنگ به رنگی که در روزهای کودکی بارها و بارها ورق می زد شان و ذوق می کرد. باز می گوید « باید تفریح های تازه ای برای بچه ها پیدا کنم.»

سی دی های شکسته شده در سطل زباله خانه رفیقم حالا حتما رسیده اند تا مدفن زباله ها در کهریزک و همه آن صحنه های ناجور زیر خروارها خروار زباله مدفون شده اند اما هزاران هزار سی دی دیگر هم از آن دست وجود دارد و البته میلیون ها مادر و پدر دیگر شبیه رفیق من، که خوراک جسم بچه های شان از خوراک روح شان برای شان مهم تر است و خیر ندارند دیگر نمی شود، به دنیا اعتماد کرد و به همین خاطر، بیشتر وقت شان را در حوزه های استحفاظی شان می گذرانند.

مریم یوشی زاده-خبرنگار جام جم آنلاین